

تحلیل سیمای انسان کامل از دیدگاه ابن عربی

سید محمد اسماعیلی^۱، محمد مهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول)

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

^۳ دانشجوی دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، مدرس و پژوهشگر دانشگاه

چکیده

«انسان کامل» اصطلاحی عرفانی است که اولین بار محی الدین عربی آن را مطرح کرد. «انسان کامل» یعنی کسی که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد که بر حسب اقتضائات در زمانهای مختلف دارای مصادیق مختلف و تجلیاتی متنوع است. این مصادیق و تجلیات چیزی جز صورتهای پیامبران و اولیای معصوم نیست. انسان خلیفه خدا در روی زمین و مظهر جمیع اسماء الله است. انسان کامل دارای ولایت است. این ولایت حقیقیه و مبتنی بر حقیقت ملک است و آن مخصوص حق تعالی است و چون خدا متعالی تر از مجانست مخلوقات است، خلفاء و نمایندگانی نصب می کند و آن را ولی عبادش قرار می دهد و اطاعتش را بر عباد لازم می گرداند. انسان کامل خواه ظاهر باشد و خواه غایب، شاهد است؛ شاهد قائمی که هیچ گاه قعود ندارد. فایده وجود انسان کامل، منحصر به حضور او نیست، در حال غیبت نیز افاضه و استفاضه او استمرار دارد، همچون خورشیدی که از پس ابرها، نور، گرما و حرارت خود را به موجودات می رساند.

واژه های کلیدی: انسان کامل، ولایت، حقیقت محمدیه، عین ثابته

مقدمه

انسان کامل از اصطلاحات عرفان نظری است. این تعبیر در قرآن کریم وجود ندارد، اما مفهوم و مصادیق آن را از آیاتی که به خلیفه الله، امام، مظهر، مخلص، مهتدی، صدیق، صالح، مقرب، سابق، مصطفی، مجتبی، ولی الله، رسول، نبی، صاحبان نفس مطمئنه و عبودیت تامه مربوط است می توان برداشت کرد. صدر المتألهین قائل است که همه آیاتی را که به فضایل و کمالات انسانی اشاره دارد به انسان کامل مرتبط دانست.^۱ برخی از تعبیرهایی که در منابع مختلف به انسان کامل اشاره دارند عبارتند از: «لوگوس»، «تعین اول»، «انسان بلورین»، «انسان برتر»، «انسان عقلی»، «عقل اول»، «قلم اعلی»، «مخلصین»، «سابقین»، «امام»، «رسول»، «قطب» و «خلیفه الله»، «شیخ»، «هادی»، «مهدی»، «خلیفه»، «جام جهان نما»، «اکسیر اعظم» و «خضر»، «امام»، «خلیفه»، «قطب»، «صاحب الزمان»، «ولی الله»، «مؤید به روح القدس». در قرآن کریم کلماتی از قبیل «خلیفه»، «الاسماء» «کلمه» «مخلصین»، «سابقون»، «رسول»، نامهای پیامبران (ع) به انسان کامل تأویل شده اند.

انسان کامل الگو و سرمشق، مظهر تام جمیع اسماء و بلکه مظهر اسم اعظم، مستجمع جمیع کمالات و صفات، عالم کبیر، کون جامع است. انسان کامل تعین اول و مظهر اتم خداوند است که او چون جان همه جهان تکوین بوده و خلیفه خداوند است و دارای مفاتیح غیب، و شجره طیبه ای است که واسطه بین خداوند و تمام موجودات بوده و دارای مقام احسن تقویم و اعلی علین می باشد. این انسان کامل گاهی به شکل نبی ظهور می کند و گاهی به شکل وصی و ولی. او کتاب جامع خداوندی است که کتاب تدوین شرح حال مقامات اوست. بنا بر این می توان گفت انسان کامل، کسی است که مراحل تجرد برزخی و عقلی را گذرانده و به تجرد تام عقلی برسد؛ به دلیل این که درطول علل قرارگرفته به همه مراتب پایین تر اشراف علمی و تسلط عینی دارد و در علم و عمل از آگاهی کامل برخوردار است.^۲

تا کنون تحقیقات نفیسی در مورد انسان کامل انجام شده است. کتاب های انسان کامل، عزیز الدین نسفی، انسان کامل، عبدالکریم جیلی، جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، الانسان الکامل من کلام الشیخ الاکبر، محمود محمود الغراب، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، حسن زاده آملی، انسان کامل، مرتضی مطهری و نیز مقالاتی مانند: ابعاد رشد در مدینه فاضله مهدوی از دیدگاه آیت الله جوادی آملی، نرجس عبدیائی، انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و مولانا، خلیل بهرامی قصر چمی، امامت در آئینه انسان کامل.

این تحقیقات غالباً از نگاه عرفانی یا فلسفی به موضوع انسان کامل پرداخته اند، در این تحقیق تلاش شده است با بررسی دیدگاه ابن عربی و با تأکید بر آیات قرآن کریم به سوالات ذیل پاسخ دهد: آیا وجود انسان کامل ضرورت دارد؟ مصادیق انسان کامل کدام اند؟ خلافت انسان کامل چگونه است؟ ولایت تکوینی انسان کامل چگونه است؟ آیا تفاوتی بین ظهور و غیبت انسان کامل وجود دارد؟

نکته ای که لازم است اشاره شود این است که آیا ابن عربی شیعه است یا از اهل سنت است؟ پیچیدگی شخصیت ابن عربی موجب اختلاف دیدگاه ها در مذهب او شده است، برخی او را شیعه اثنی عشری و بعضی اسماعیلی و برخی او را از اهل سنت

۱. صدر المتألهین، تفسیر قرآن کریم، ج ۴، ص ۴۰۷-۴۰۸.

۲. ر.ک: جوادی آملی، هدایت در قرآن، ص ۳۰۱.

دانسته اند! به هر حال اگر ایشان شیعه هم نباشد، اما نسبت به اهل بیت(ع) دیدگاه احترام آمیزی دارد و در مواردی به عقاید شیعه هم علاقه نشان داده است، هر چند ایشان معصوم نیستند و در مواردی دیدگاهشان قابل نقد است.

تعریف انسان کامل

«انسان کامل» از ترکیب دو واژه «انسان» و «کامل» تشکیل شده است. لغویان در مورد معنای «انسان» و مبدأ اشتقاق آن احتمالاتی را ذکر کرده اند. برخی انسان را مشتق از «انس» می دانند در این صورت به معنای آن است که رونق، زیبایی و الفت در زمین تنها با وجود او حاصل می شود یا آنکه حیات انسان بدون انس با دیگران تأمین نمی گردد.^۳

انسان چون مظهر اسماء و حقایق است، اسماء و حقایق با وی مأنوس اند. فیروزآبادی می گوید انسان همواره با دو انس همراه است: انس با حق و انس جسمانی با خلق یا آنکه انسان با دو چیز پیوند دارد یکی با دنیا و دیگری با آخرت. فیروز آبادی سپس در مورد مبدأ اشتقاق «انسان» دو واژه «ایناس» و «نوس» را نیز ذکر کرده است که «ایناس» به معنای علم، ادارک و احساس و «نوس» به معنای تحرک است.^۴ ابن منظور ریشه انسان را «نسیان» به معنای فراموشی دانسته است؛ بنابراین هر دو احتمال در مورد ریشه کلمه انسان ممکن است.

استاد حسن زاده آملی گفته اند: «اگر از «انس» باشد، یعنی کون جامعی که تمام اسماء و صفات الهی به او انس گرفتند، یعنی در او جمعند و او به آنها انس گرفته که انسانش نامند و اگر ریشه انسان از «نسیان» باشد باز هم صحیح است، چون نسیان ذهول (غفلت) از شیء بعد از توجه به او به سبب اشتغال بغیر اوست و انسان به حکم اتصافش به «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» در یک حال و شأن واحد توقف ندارد و همین معنی یعنی مظهر بودن او این اسم را نیز دلالت بر عموم و احاطه اش دارد چه اگر نشئه انسانی محیط نبود می بایستی بر منوال واحد باشد و چون حالات او متفاوت است و در هر یوم و آن و ظهوری ادبار از گذشته و اقبال به واردات تازه دارد از نسیان بگیریم نیز صحیح است».^۵

کامل از ریشه (ک م ل) به معنای تمام بودن شیء است. گمال یک چیز یعنی حاصل شدن آنچه هدف از آن بوده است. لغویان در تفاوت کامل و تمام گفته اند تمام در مورد اجزای یک چیز به کار می رود که هر گاه تمام اجزاء و قسمت های یک شیء

۳. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۹۴.

۴. فیروز آبادی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲.

۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۳۱.

۶. ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص: ۲۱.

۷. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۳۹.

۸. راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۷۲۶.

موجود باشد به آن تام و تمام می گویند مثلاً در مورد شعر گفته می شود «تمام بیت» یا در مورد حق گفته می شود «تمام حق» اما کمال در جایی به کار می رود که چیزی از نظر اجزاء تمام باشد اما بتواند درجه بالاتری هم داشته باشد.^۹

«انسان کامل» اصطلاحی عرفانی است که اولین بار محی الدین عربی آن را مطرح کرد. در تعریف «انسان کامل» گفته اند: «انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد، به عبارتی دیگر کسی است چهار چیز در او کامل باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف.»^{۱۰} فلسفی «انسان کامل» را با عناوین مختلفی ذکر کرده است، مانند: شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، دانا، بالغ، کامل، مکمل، امام، خلیفه، قطب، صاحب زمان، جام جهان نما، آئینه گیتی نما، تریاق بزرگ، اکسیر اعظم، عیسی که مرده زنده می کند، خضر که آب حیات خورده است، سلیمان که زبان مرغان می داند.^{۱۱}

ضرورت وجود انسان کامل

متکلمان از راه قاعده لطف بر ضرورت وجود انبیا و امامان علیهم السلام استدلال کرده اند.^{۱۲} فلاسفه از راه مدنی بودن انسان و این که در جعل قانون یا در اجرای قانون نیاز به پیامبر و امام احساس می شود.^{۱۳} صدرالمتألهین قائل است چون از واحد حقیقی بیش از یک معلول صادر نمی شود، باید بین علت و معلول سنخیت باشد پس باید صادر نخستین عقل مجرد و نورانی باشد که همان حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله است.^{۱۴} اما عرفا برای بیان ضرورت انسان کامل از راه ضرورت وجود مظهر برای اسماء الهی وارد شده که هر اسمی از خداوند در جهان هستی مظهري دارد و هر موجودی مظهر یکی از اسماء الهی است و یکی از کمالات در او ظهور دارد و اسم اعظم «الله» که جامع همه صفات و کمالات پروردگار است باید در جهان هستی مظهري داشته باشد و مظهر آن انسان کامل است که مظهر تمام کمالات است.^{۱۵}

ابن عربی انسان را نسبت به حق به منزله مردمک چشم نسبت به چشم دانسته است که خداوند با آن به خلقش می نگرد و به آنها ترحم می کند و وجود عالم به وجود انسان وابسته است، پس انسان مانند نگین انگشتر برای عالم است، نگین انگشتر محل

^۹ . عسکری، الفروق فی اللغة، ص ۲۵۸.

^{۱۰} . مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۹۹.

^{۱۱} . نسفی، انسان کامل، ص ۱۰.

^{۱۲} . همان، ص ۱۱.

^{۱۳} . فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، ص ۱۷۸.

^{۱۴} . ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ج ۳، ص ۳۷۱.

^{۱۵} . ر.ک: صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۷، ص ۲۰۴.

^{۱۶} . ر.ک: امام خمینی، چهل حدیث ذیل ح ۳۸، ص ۶۳۴.

نقش و علامتی است که پادشاه با آن خزانه اش را مهر می کند و انسان هم با انسان مخلوقاتش را حفظ می کند پس تا زمانی که انسان کامل در جهان هست، جهان محفوظ است.^{۱۷}

مصادیق انسان کامل

ابن عربی قائل است که همه موجودات عالم مظهر وجود خدای متعال اند و هنگامی که خداوند عالم را آفرید شبیحی بود که روح نداشت و نیز مانند آینه ای مکدر بود، بنابراین آدم را آفرید تا به عالم روح ببخشد و به این آینه مکدر جلا دهد. روشن است که در مراد از آدم همه انسانها نیست، بلکه همان انسان کامل یا «حقیقت محمدیه» است که بر حسب اقتضائات متفاوت و استعدادهای گوناگون در زمانهای مختلف دارای مظاهری متعدد و تجلیاتی متنوع است.^{۱۹} این مظاهر و تجلیات چیزی جز صورتهای پیامبران و اولیای معصوم نیست، ابن عربی در فصوص الحکم که متشکل از ۲۷ فص است در هر فص تجلی صفات الهی در انبیا را به عنوان مصادیق انسان های کامل، مورد بررسی قرار می دهد، هر پیامبری مظهر اسم خاصی است و تنها پیامبر خاتم مظهر اسم الله است که مستجمع جمیع صفات و کمالات و دارای بالاترین درجه و مظهر اتم و اکمل ذات الهی است.

ابن عربی پیامبر اکرم(ص) را کامل ترین موجود در میان انسان ها دانسته است و آغاز و پایان خلقت را با آن حضرت دانست است، هنگامی که آن حضرت نبی بود آدم بین آب و گل بود و با وجود عنصری آن حضرت آدم آفریده شد. پیامبر اکرم(ص) واضح ترین دلیل بر وجود خداست و به او جوامع الکلم که مسمیات اسماء آدم آموخته شده است.^{۲۰}

قرآن کریم نیز به تفاوت درجه انبیا اشاره نموده است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ».^{۲۱} با این تفاوت درجات اما بین آنها هیچ تفرقه ای وجود ندارد: «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».^{۲۲}

ابن عربی معتقد است نبوت خاصه با وجود پیامبر خاتم پایان یافت، اما نبوت عامه با وفات پیامبر اکرم(ص) قطع نشده است.^{۲۳} یعنی خبر دادن از حقایق الهی بدون تشریع هیچ گاه قطع نمی شود و همواره کسانی وجود دارند که از حقایق الهی خبر می دهند و زمین خالی از حجت نیست.

^{۱۷} . ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۰

^{۱۸} . همان، ص ۴۹.

^{۱۹} . حسن زاده آملی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۲۸.

^{۲۰} . ابن عربی، فصوص الحکم، فص ۲۷، ص ۲۱۵.

^{۲۱} . بقره/۲۵۳.

^{۲۲} . بقره/۲۸۵؛ حسن زاده آملی، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۶۶۷-۶۶۸.

^{۲۳} . ر.ک: ابن عربی، فصوص الحکم، فص ۲۷، ص ۲۱۵.

خلافت انسان کامل

انسان موجودی در عرض سایر موجودات نیست، بلکه ارزش بالاتر از همه موجودات است، موجودی که توانسته بار امانت الهی را که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن سر باز زدند به دوش گیرد: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ». خداوند انسان را جانشین خود روی زمین معرفی می‌کند.

استاد حسن زاده آملی در تفسیر این آیه نگاشته اند: آنچه که انسان حمل کرد، قرآن کریم است، جز اینکه انسان به خود ظالم است و از مقامش جاهل که نمی‌داند در اهمال و اعراض از قرآن چه حقایقی را از دست می‌دهد و چه ضرری به او توجه می‌نماید. قرآن کریم صورت کتبی انسان کامل است، هر فردی از افراد انسان به هر اندازه‌ای که جانش آن حقیقت را واقعا دارا است به همان اندازه به انسان کامل نزدیک است و از حقیقت عالم برخوردار شد و چون منافقان و مشرکان از آن دور شدند از دست خود در عذاب خواهند بود: «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ...» بنابراین اسناد «يعذب» به الله مجاز است.^{۲۴}

ابن عربی انسان را «عالم کبیر» و عالم را «انسان صغیر» می‌داند، زیرا همه اسما و صفات الهی در انسان تجلی می‌نماید، از این رو انسان «خلیفه» و «کون جامع» است.^{۲۵} نسبت انسان با هستی مانند نسبت نگین به انگشتر است که این نگین محل نقش و علامت است که پادشاه به وسیله آن خزاین خود را مهر می‌نهد. انسان به اعتباری جزو عالم و به اعتباری دیگر، عالمی جداگانه دارد از آن جهت که محل نقش اسمای الهی است، عالمی مستقل به حساب می‌آید و عنوان خلیفه الله را پیدا می‌کند.^{۲۶}

پس از آنکه خدای تعالی به فرشتگان خبر داد که می‌خواهد خلیفه اش را در زمین قرار دهد ملائکه اعتراض کردند، خدای تعالی در جواب ملائکه نفرمود: که آدمیان آنچه را که شما می‌گویید انجام نمی‌دهند بلکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۲۷} که آدمیان چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و آن چیز آن است یعنی اگر چه در میان آدمیان برخی چنان اند که شما گفتید، اما در میان آدمیان باشند کسانی که به نور «الله» می‌رسند، خلیفه باید به صفات مستخلف عنه و در حکم او باشد و گر نه خلیفه او نیست، لذا فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^{۲۸} مراد از تعلیم اسماء داشتن استعداد و خلقتی است که با این سرمایه می‌تواند کون جامع گردد. حقایق وجودیه اسما که همان اسرار الهیه اند در کون و سرشت و حقیقت وجودیه ذات جامعه ی انسان کامل جمع است^{۲۹} بنابراین انسان می‌تواند جامع جمیع صور و اسمای الهی شود و با بیان این نکته حجت خدا بر ملائکه تمام شد و آنان قانع شدند.^{۳۰} «الاسماء» در آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» جمع محلی به الف و لام به معنای خزاین اسرار الهیه است

^{۲۴}. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، ص ۵۸۷-۵۸۸.

^{۲۵}. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۲۱۵ و ۲۱۷.

^{۲۶}. ر.ک: ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۸، ۵۰.

^{۲۷}. بقره/۳۰

^{۲۸}. بقره/۳۱.

^{۲۹}. حسن زاده آملی، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۲۳

^{۳۰}. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۰.

که به طور تفصیل در عالم وجود دارد و به طور جمع در انسان کامل مطوی است، پس خزاین، وجودات اسمای الهیه است که انسان کامل حائز آنهاست و به این معنی انسان حافظ و خزانه دار آنهاست؛ بنابراین حقایق وجودیه اسما که همان اسرار الهیه اند، در کون و سرشت و حقیقت وجودیه ذات جامعه انسان کامل جمع است. جمیع اسمائی که در صورت الهیه هست در این نشئه انسانی ظاهر شد و این نشئه را رتبه احاطه و جمع به این وجود عینی عنصری حائز آمد و بدین سبب حجت بر ملائکه قائم شد. ملائکه دانستند که حق تعالی را اسمائی است که علمشان بدانها نرسد و بدان اسماء خدا را تسبیح و تقدیس نکردند. مثلاً چشم تسبیح و تقدیس می کند به اسم بصیر و گوش به سمیع و هکذا دیگر قوا که هر یک مظهر اسمی خاص هستند اما حقیقت نفس که جمیع قواست به تمام این اسماء تقدیس می کند. مثل آدم و ملائکه، چون نفس و قوای نفس است، بنابراین ملائکه به دلیل اطلاع نداشتن از جایگاه انسان کامل اعتراض کردند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» ملائکه خود را شایسته مقام خلافت می دانستند در حالی که شایسته آن نبودند و اگر از جایگاه انسان کامل خبر داشتند این سخن را در حق آدم نمی گفتند. ملائکه اطلاعی از برخورداری آدم از احاطه و جامعیت رتبه او نداشتند آنان تنها برخی از اسمای الهی را می دانستند و با آن حق را تسبیح و تقدیس می کردند و نمی دانستند که الله تعالی اسمائی دارد که علم آنها به آن نمی رسد و تا کنون با آن اسما خدا را تسبیح و تقدیس نکرده اند، در حالی که آدم با آن اسماء خدا را تقدیس کرد.^{۳۲}

ولایت انسان کامل

ولی از اسماء الله است، «وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»^{۳۳} و اسماء الله باقی و دائم اند: «فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^{۳۴} انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است صاحب ولایت کلیه است که تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش درآورد و هر محال از دست او ممکن شود. انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است، صاحب ولایت کلیه است که می تواند به اذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش درآورد و هر محال از دست او ممکن شود. انسان کامل که صاحب ولایت است، می تواند به اذن الله تعالی در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش درآورد، حکم او در صورت و هیولی عالم طبیعت نافذ و مجری است، و هیولای عنصری بر حسب اراده او می تواند خلع صورتی نموده و لباس صورت جدید نماید مانند عصای حضرت موسی علیه السلام که صورت جمادی را بر حسب اراده اش خلع نموده و صورت حیوانیه بر آن پوشانیده است که به شکل اژدها برآمد: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ»^{۳۵} و همه معجزات و کرامات و خوارق عادات از این قبیل اند که به اراده انسان کامل به اذن الله تعالی صورت گرفته اند که عصا در دست موسی به اذن الله اژدها شد که در حقیقت فعل و ایجاد و تأثیر از خداوند متعال است، هرچند در دست موسی بود و به او اسناد داده می شود.^{۳۵}

^{۳۱}. حسن زاده آملی، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۲۴-۲۵.

^{۳۲}. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۵۱.

^{۳۳}. شوری/۲۸.

^{۳۴}. یوسف/۱۰۱.

^{۳۵}. حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه ص ۵۷.

این اذن الله، اذن قولی نیست، بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهیه است: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»^{۳۶} تمام معجزات و خوارق عادات و کرامات از شق القمر و شق الجبل و شق البحر و قلع درب قلعه خیبر و غیرها همه از ولایت تکوینی است.^{۳۷}

ابن عربی در فصوص الحکم در فص داودی بحث خلافت را اعم از خلافت ظاهری که منسوب به رسولان است و خلافت باطنی که از آن اولیاء الله است مطرح و تصریح می کند که پیامبر اکرم (ص) خلیفه ای پس از خود منصوب ننموده است که البته این دیدگاه با اعتقادات شیعی در تعارض است: «مات رسول الله صلى الله عليه و سلم و ما نص بخلافه عنه إلى أحد و لا عينه لعلمه أن في أمته من يأخذ الخلافة عن ربه فيكون خليفه عن الله مع الموافقة في الحكم المشروع»^{۳۸} این سخن ابن عربی در باب ولایت مورد نزاع شارحان سخن وی شده است. برخی مانند سید حیدر آملی در شرح فصوص سخت بر وی تاخته است.^{۳۹}

ختم ولایت

کلمات در مورد ختم ولایت نیز گاهی مبهم و در مواردی متشتت و در برخی از موارد قابل تطبیق بر علی و مهدی و عیسی علیهم السلام می باشد، ولی با تأمل و دقت کامل در عبارات مختلفه ابن عربی، خاتم ولایت مطلقه محمدیه به حسب رتبه: یعنی بعد از غروب شمس نبوت ولایت محمدیه در مشکات علی بن ابیطالب علیهم السلام طالع و به حضرت مهدی موعود صلوات الله علیه زمانا ختم می شود و حضرت عیسی خاتم ولایت عامه یعنی ولایت موروثه از انبیاء مقدم بر خود می باشد و اگر به آن ختم ولایت مطلقه یا علی الاطلاق، اطلاق شود مراد از مطلق عام است در مقابل ختم ولایت خاصه محمدیه ولایتی که موروث از خاتم الاولیاء علی الاطلاق است که نفس نفیس خاتم الانبیا باشد، چه آنکه آن حضرت همانطور که خاتم الانبیاست خاتم الاولیا نیز می باشد و ولایت او فلک محیط بر جمیع ولایات است و قهرا خاتم او نیز باید از وارثان از امت محمد باشد که آن حضرت او را معین کرده اند. به عقیده ابن عربی، علی علیه السلام خاتم اکبر و مهدی علیه السلام خاتم کبری و عیسی علیه السلام خاتم صغری و شخص ابن عربی خاتم اصغر است، ولی نه ختمیت موروث از خاتم ولایت محمدیه. ولایت حضرت امیر و یکی از عترت در هر دوری از ادوار، ولایت شمسیه و ولایت اولیای از امت محمد علیه السلام ولایت قمریه یا نجمیه است. اگر ولایت شخص حضرت ختمی مقام را ولایت شمسیه و وارثان احوال و علوم و مقامات او را قمریه بدانیم و ولایت ارباب عرفان از امت آن حضرت ولایت نجمیه است.^{۴۰}

^{۳۶}. مائده/۱۱۰.

^{۳۷}. حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۶۹.

^{۳۸}. ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۶۳.

^{۳۹}. سید حیدر آملی، نص النصوص، ۱۵۲.

^{۴۰}. آشتیانی، سید جلال الدین، ختم ولایت در اندیشه ابن عربی، کیهان اندیشه ۱۳۶۸ شماره ۲۶.

ظهور و غیبت انسان کامل

ابن عربی معتقد است که خداوند خلیفه ای دارد که هنگامی که زمین پر از ظلم و جور شود خروج می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند، حتی اگر یه روز از دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا آن خلیفه از عترت پیامبر از فرزندان فاطمه که هم نام رسول خداست و جدش حسین بن علی بن ابی طالب است بین رکن و مقام با او بیعت می شود، او شبیه رسول خدا در خلق و خلق است که خداوند در مورد رسول خدا فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِي عَظِيمٌ»^{۴۱} او عدالت را برقرار می سازد، افراد جاهل، بخیل و ترسو به دست او دانشمند، کریم و شجاع ترین مردم می شوند^{۴۲}

انسان کامل خواه ظاهر باشد و خواه غایب، شاهد است؛ شاهد قائمی که هیچ گاه قعود ندارد. بدان که فایده وجود انسان کامل، منحصر به جواب دادن سؤال های مردم نیست، بلکه موجودات و حتی کمالات موجود به وجود آنها وابسته اند و در حال غیبت افاضه و استفاضه او استمرار دارد، همچون خورشیدی که از پس ابرها، نور، گرما و حرارت خود را به موجودات می رساند. به علاوه، باید دید آیا خلیفه الله غایب است یا ما حاضر نمی باشیم و در حجابیم و اسم خود را بر سر آن شاهد هر جایی می گذاریم. ما را که برهان های یقینی عقلی و نقلی به تواتر از بیت وحی داریم، نیاز به تمسک های اقناعی (قانع کننده) (می باشد، مگر اینکه برای انس مردم با این وضع گوییم: لاک پشت از دور توجه به تخم خود می کند و آن را برای وجود لاک پشتی مستعد می گرداند. آیا نفس کلی قدسی خلیفه الله و ولی الله و حجه الله به خلق در حال غیبت، از توجه نفس لاک پشت به وی کمتر است. هیچ کتابی را در اثبات حجت قائم بهتر از قرآن نیافتم. خود قرآن، تبیان است که هیچ گاه زمین خالی از حجت با بدن عنصری نیست.

در بقای دنیا به وجود انسان کامل که: «لولا الحجة لساخت الارض بأهلها» در فصّ یونسی فصوص الحکم و شرح قیصری بر آن، بیانی شریف دارند. آنها تأکید می نمایند: وجود آن انسان کامل به عنایت الهی در جمیع حالات و مکان ها حراست و حفاظت می گردد و او هم به عون حق تعالی، زمین و اهلش را از تخریب و فنا مصون می سازد.

خداوند را خلیفه ای است از عترت پیامبر و از فرزندان فاطمه علیها السلام که ظاهر می شود. همانا پیامبر است و جدش حسین بن علی علیه السلام است. مردم در مکه بین رکن و مقام بیعتش می کنند؛ در خلق (به فتح خاء) شبیه پیامبر صل الله علیه و آله و سلم ولی در خلق (به ضم خاء) پایین تر از او است. خوشبخت ترین مردمان در زمان ظهور وی کوفیانند. پس از ظهور و حکومتش، پنج یا هفت یا نه سال زندگی می کند. جزیه و خراج را از کفار ذمی برمی دارد. مردمان را با شمشیر به سوی خدا می خواند و مذاهب گوناگون را از روی زمین برمی اندازد و نمی ماند مگر دین خالص. دشمنانش، مقلدان اهل اجتهادند. هنگامی که می بینند او بر خلاف آنچه که پیشوایان آنان گفته اند، حکم می کند، به اکراه به واسطه ترس از شمشیرش اطاعتش می نمایند. عامه مسلمانان بیش از خواصشان به وجود وی شاد می گردند. عارفان اهل حقایق، وی را از راه کشف و شهود و به تعریف الهی می شناسند و بیعتش می نمایند. مردمان خداشناس دعوتش را می پذیرند و به یاری اش می شتابند و اگر شمشیر به دستش نباشد، فقها به قتلش فتوا می دهند؛ لیکن خداوند، وی را با شمشیر و کرم آشکارا می سازد؛ لذا ایشان به چشم داشت کرم و خوف از شمشیرش حکمش را قبول می نمایند؛ در حالی که به آن ایمان ندارند و خلافتش را در دل پنهان می دارند و چون می بینند که بر خلاف حکم پیشوایان آن ها حکم می کند، وی را گمراه می پندارند؛ زیرا آنان

^{۴۱}. قلم/۴.

^{۴۲}. ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۳۲۷.

معتقدند که اهل اجتهاد منقطع شده، زمان آن سپری گشته و در عالم، دیگر مجتهدی باقی نمانده و خداوند پس از پیشوایان ایشان، احدی را به وجود نمی آورد که وی را درجه اجتهاد باشد و اگر کسی ادعا کند که خداوند وی را به احکام شرعی آشنا ساخته، نزد آنان دبیانه و فاسدالخیال می نماید.^{۴۳}

نتیجه گیری

انسان کامل از اصطلاحات عرفان نظری است. این تعبیر در قرآن کریم وجود ندارد، اما مفهوم و مصادیق آن را از آیاتی که به خلیفه الله، امام، مظهر، مخلص و... می توان برداشت کرد.

انسان کامل الگو و سرمشق، مظهر تام جمیع اسماء و بلکه مظهر اسم اعظم، مستجمع جمیع کمالات و صفات، عالم کبیر، کون جامع است.

«انسان کامل» اصطلاحی عرفانی است که اولین بار محی الدین عربی آن را مطرح کرد. عرفا برای بیان ضرورت انسان کامل از راه ضرورت وجود مظهر برای اسماء الهی وارد شده که هر اسمی از خداوند در جهان هستی مظهری دارد و هر موجودی مظهر یکی از اسماء الهی است و یکی از کمالات در او ظهور دارد و اسم اعظم «الله» که جامع همه صفات و کمالات پرودگار است باید در جهان هستی مظهری داشته باشد و مظهر آن انسان کامل است.

ابن عربی پیامبر اکرم (ص) را کامل ترین موجود در میان انسان ها دانسته است و آغاز و پایان خلقت را با آن حضرت دانست است.

ابن عربی انسان را «عالم کبیر» و عالم را «انسان صغیر» می داند، زیرا همه اسما و صفات الهی در انسان تجلی می نماید، از این رو انسان «خلیفه» و «کون جامع» است.

ابن عربی خلافت را اعم از خلافت ظاهری که منسوب به رسولان است و خلافت باطنی که از آن اولیاء الله است مطرح و تصریح می کند که پیامبر اکرم (ص) خلیفه ای پس از خود منصوب ننموده است که البته این دیدگاه با اعتقادات شیعی در تعارض است.

خاتم ولایت مطلقه محمدیه به حسب رتبه: بعد از ارتحال پیامبر (ص) با امام علی بن ابیطالب علیهم السلام آغاز و با حضرت مهدی موعود صلوات الله علیه زمانا ختم می شود و حضرت عیسی خاتم ولایت عامه یعنی ولایت موروته از انبیاء مقدم بر خود می باشد.

ابن عربی معتقد است که خداوند خلیفه ای دارد که هنگامی که زمین پر از ظلم و جور شود خروج می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند، حتی اگر یه روز از دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا آن خلیفه از عترت پیامبر از فرزندان فاطمه که هم نام رسول خداست و جدش حسین بن علی بن ابی طالب است.

^{۴۳}. ابن عربی، فتوحات مکیه، ص ۴۸۴

منابع

۱. ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ش.
۲. ابن عربی، فصوص الحکم، دارالکتاب العربی، بیروت، بی تا.
۳. ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، دار صادر، بیروت، بی تا.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، دار الصادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۶. آشتیانی، سید جلال الدین، ختم ولایت در اندیشه ابن عربی، کیهان اندیشه ۱۳۶۸ شماره ۲۶.
۷. آشتیانی، سیدجلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۵.
۸. امام خمینی، چهل حدیث، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، قم، ۱۳۸۷ش.
۹. آملی، سید حیدر، نص النصوص، ترجمه محمد رضا جوزی، تهران: روزنه، ۱۳۷۵ش.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، هدایت در قرآن، قم، اسراء، ۱۳۸۵ش.
۱۱. حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلی، ارشاد الطالبین، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۵ق.
۱۲. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، قیام، ۱۳۷۲ ش
۱۳. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، کتاب ماه فلسفه، سال دوم، اسفند ۱۳۸۷ش، ش ۱۸.
۱۴. حسن زاده آملی، حسن، شرح فصوص الحکم، ممدالهمم در شرح فصوص الحکم، وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۵. حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، انتشارات طبع و نشر، قم، ۱۳۹۴ش.
۱۶. حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، نشر فرهنگی رجاء، تهران، ۱۳۶۵ش.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالقلم؛ بیروت، ۱۴۱۶ق.
۱۸. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، تفسیر قرآن کریم، بیدار، قم، ۱۳۶۱ش.
۱۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
۲۰. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، دارالافاق الجدیده، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۲۱. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، قاموس المحيط، دار الفکر، بیروت، ۱۹۸۹م.
۲۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، صدرا، قم، ۱۳۷۶ش.
۲۳. نسفی، عزیز الدین، انسان کامل، طهوری، تهران، ۱۳۹۸ش.